

# 'شعله جاوید' و خاکستری بجا مانده از مائویسم افغانی

نوشته از : ح. دهقانپور

این عنوان مقاله ای است که "بی.بی.سی. فارسی آنرا به روز 26 دسمبر 2013 به نشر سپرده. این مقاله را ظاهر اکی بنام "علی امیری" نوشته است. بی.بی.سی. اورا "بر علاوه نویسنده" تحلیلگر "هم خوانده است. این مقاله از چند جهت قابل خواندن است و ما آنرا بتمام رفاقت توصیه میکنیم که بخوانند. دلیل این توصیه نیز اینست که متوجه شوند امپریالیست ها چگونه مبارزه طبقاتی شان را از پیش میبرند و چه کسانی را "تحلیل گر" میسازند.

برای بسیاری از ایرانی ها "شیرین عبادی" و جایزه نوبل خیلی خنده آور بود و معهدا سازمان های چپ و حتی مدعیان کمونیست بودن ایرانی بنابه دلایل مختلف و از جمله ناسیونالیزم ایرانی در این رابطه چیزی نگفتند. ما هم میتوانیم در این رابطه چیزی نگوییم زیرا سرانجام یک "نویسنده و تحلیل گر" پیدا کرده ایم و مانند کمونیست های کشور همسایه مادر مورد "تقد" و "توجه" توطئه گرانه امپریالیست ها سکوت تائیدگرانه را بکار ببریم. اما شیرین عبادی حداقل با سواد بوده و آنقدر ساده لوح نیست که این چنین بیگدار به آب بزند. او شخصیت آنرا دارد که در مورد یک موضوع حداقل "کار خانگی اش" را انجام بدهد و سپس حرف بزند. لکن "تحلیلگر و نویسنده" ما بدبختانه تاکنون به حد این احساس مسئولیت و دیسیپلین فکری نرسیده که بفهمد "تحلیل" از داده ها و فاکت های عینی بدست می آید نه از شایعات سرخیابان.

مادر این نوشته آگاهانه نمیخواهیم با آقای امیری داخل این بحث ها شویم که اثر لنین در مورد "آموزش مارکسیزم درباره دولت و وظایف پرولتاریا در انقلاب" انقلاب و دولت" نام ندارد، بلکه "دولت و انقلاب" نام دارد. همانطور که ایشان علی امیری نام دارند نه امیری علی. اگر آقای امیری اندکی با ریاضیاتی ابتدائی آشنا میبود میدانست که استحاله یا پرموتاسیون Permutation هم در طبیعت وجود دارد و یکی از قوانین آن در توارث اینست که علی پسر ابوطالب است نه ابوطالب پسر علی. ما همچنین نمیخواهیم در مورد این موضوع با آقای علی امیری صحبت کنیم که ما تنها مخالف دولت نیستیم بلکه با تمام نظامی (کارکرد تنکاتنگ اقتصاد- سیاست- فرهنگ - انسان و عقایدش) که مناسبات تولیدی طبقاتی ایجاد کرده- مبارزه میکنیم. متأسفانه درک چنین چیزی نه با استعداد آقای امیری قابل مقایسه است و نه ما وقت آنرا داریم که بکسی درس تاریخ، فلسفه و سیاست بدهیم.

آنچه ما در این نوشته به آن خواهیم پرداخت فقط نشان دادن اینست که آقای علی امیری در آخر داستان هم حتی نمیداند که "ایلی" مذکور بودیا مونث. او تنها شنیده که "علی آباد" شهر است و با همین معلومات در مورد "شعله جاوید" و کمونیزم حرف میزند. از یک طرف، ما جناب شان را محق میدانیم زیرا او فقط "به فرمایش" می نویسد در حالیکه در افغانستان از سازمان دولتی گرفته تا ضمائیم اجتماعی آن همه و همه "فرمایشی" اند. جهانی که او در آن زندگی میکند جهان "فرمایشات" است. در این جهان امپریالیست ها طرح میکنند، مشاورین آنها این طرح ها را تفسیر و ترجمه مینمایند و عاملین بومی بلندرتبه آنها به کاتب های

ومیرزاگل های شان فرمایش میدهند. این فرمایشات یانوشتن است، یاپلانگذاری، یا "کلوخ گذاشتن واز آب عبورکردن نمایشی بازسازی"، یاچیزهای دیگری از همین مقوله. این غیرقابل قبول است اگرکسی تصورکنندکه امپریالیست هاداغ برجگرگذاشته وقبول کنندکه توطئه شان علیه جنبش مائویستی افغانستان در همان غائیله بیهوده گوئی رمضان علی ارزگانی درجریده "امروزما" سقط جنبش شدورفت. آنها برطبق دیدگاه شان به این فکراندکه رمضان علی خان ارزگانی ظرفیت پیشبردیک چنان فرمایش رانداشت وبایدبدنبال کسان دیگربگردند. اتفاقاعلی امیری ازراه رسیده ودراین پست بکارگمارده شده است.

باری،همانگونه که دربالااشاره کردیم دردنیای علی امیری، علم، درک علمی ازجهان وجامعه، راه دادن ظرفیت های انکشاف فکری وپرورش شخصیت انسانی درپرتودیسپلین وانضباط فکری و علمی وجود ندارد. آنچه وجوددارد"میرزابنویس" شدن وسپس"میرزابنویس شدن یک درجه بالاتر"وقس علیها تا به "سرکاتبی رسیدن"میباشد. آن آزادنشی ای که ذهن انسان رازورای گردوغباربیهودسرنائی هادرتاریخ اینسرزمین بسوی شورش،مقاومت، آزادگی،عقاب منشی وغرورتاریخی انسان میبرد در وجودافرادمانندآقای امیری باآستین مقدس حجت الاسلام محقق وحجت الاسلام خلیلی ویاخاله سمکنی سیماسمرزدوده شده است. آنچه باقی مانده ذهنی خالی ای است که بااشاره سرانگشت رهبر ارکسترصدا میدهد.

برای آنکه به آقای علی امیری خدمتی کرده باشیم گوشه کوچکی از "تحلیلگری" اورابه زیر شیشه بزرگ نما قرارمیدهیم تا به او بفهمانیم که "مبارزه علیه ما چیزی است که تو انتخاب کرده ای واین حق مسلم تست که از خودبیگانه شوی. امااگراین مبارزه راباآگاهی وسوادبیشترانجام بدهی، مشتریان بیشتر پیدامیکنی ومشهور میشوی". بیائید با هم آن زاویه کوچک نوشته ات را مرور کنیم:

شما می نویسند" نام اصلی شعله جاوید"سازمان مترقی" بودکه در سال ۱۳۴۳ تاسیس شد.  
اکرم یاری ازشاخص ترین رهبران اولیه وازبنیانگذاران این جریان بودکه در تصفیه های  
درونی گروه های چپ درهمان آغازجان خودرااز دست داد."

اگرشما پیشترازنوشتن میرفتید اندکی تحقیق میکردیدحتما به این نتیجه می رسیدیدکه" شعله جاوید"نام ارگان نشراتی جنبش دموکراتیک نوین افغانستان بونده چیز دیگرکه"نام اصلی" ونام "فرعی"داشته باشد. بطورمشخص"شعله جاوید"نام اصلی"سازمان مترقی"(؟)"نبودوجریده ای بودکه تحت مسئولیت دکتور عبدالرحیم محمودی نشرمیشدوبعداز 11 شماره توقیف گردید.

مضاف براین؛ نام سازمانی که جنبش دموکراتیک نوین افغانستان رارهبری میکرد"سازمان مترقی"نبود وچیزی به این نام درتاریخ افغانستان وجودندارد. بنظرمامنظورشما"سازمان جوانان مترقی" است که شما آنرا"سازمان مترقی"ساخته و"جوانان"رااز آن حذف کرده اید. "بیچاره افغانستان" وقتی "تحلیل گرونویسنده"آن اینچنین لابلالی وبی مسئولیت گواست، پولیس ودستگاه قضائی آن چگونه خواهدبود؟ تحصیلات وسیستم ارزیابی تحصیل درآن چگونه میباشد؟ آیاپولیس آن که به جلب"دادعلی"

فرستاده شده حق ندارد که "علی داد" را به دادگاه بیاورد؟ و یا هر کسی دیگر را که نامش با "داد" شروع میشود و یا "علی" را در خود دارد؟

آیا وقتی "تحلیلگر و نویسنده" یا نظریه پرداز جامعه با این سهل انگاری با خوانندگان تمام کشور هائیکه بی.بی.سی. فارسی را میخوانند، حرف میزند چگونه میتواند بدترین نفرین هارا به امپریالیست های اشغالگر نرستاد که سطح دانش و فرهنگ کشوری را که در آن مولانا، البیرونی، سنائی، فاریابی تولد شده به این روزگار انداخته اند.

ما در نگاه اول وقتی "سازمان مترقی" را دیدیم تصور کردیم که واژه "جوانان" از "تایپ" باقی مانده است و آنرا اشتباه تحریری در نظر گرفته و به آن توجه نکردیم ولی بعد از آنکه دیدیم "نویسنده" در چند جای آنرا با همین شکل آن مورد استفاده قرار داده، یقین حاصل کردیم که جناب شان تا هنوز مطلع نیست که "علی آباد شهر است یا شفاخانه".

شما می نویسید " ارگان نشراتی این سازمان "شعله جاوید" نام داشت که مروج ادبیات انقلابی بود و به تدریج این نام به تمام جریان اطلاق شد. ناب گرای های ایدئولوژیک سبب شد که فرقه کوچک شعله جاوید به دهها گروه کوچک تجزیه شود که به نام های "ساز"، "ساما" و "راوا" و خوانده می شد.

در اینجایی بینیم که شما در لای نادانی های تان سرگردان میشوید و میگوئید که "شعله جاوید" نام ارگان نشراتی این سازمان بود. در حالیکه در همان عکس (سکن) کوچکی که از شماره اول شعله جاوید در نوشته تان آورده اید به وضاحت میتوانید بخوانید که شعله جاوید "ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین افغانستان" است نه "ارگان نشراتی سازمان مترقی" افغانستان.

در اینجا فرانسیس بیکن بیاد آدم می آید که برخلاف "محققین و تحلیلگران" که در کتاب های قطور به سراغ تعداد دندان اسپ میگشتند، دهن اسپ را باز کرده حساب و شمار دندان های اسپ را تعیین کرده بود. اگر چند دیدگاه بیکن امپریزم قرن 17 بود ولی ایکاش آقای علی امیری نیز به اندازه یک بیکنیست قرن 17 پابندیک اصول و متدولوژی شبه علمی میبود. و ذهنش تا سطح شاگرد مکتب امپریزم بیکن در 300 سال قبل از امروز انکشاف یافته بود.

از همین دو مثال معلوم میشود که "تحلیلگر" و "نویسنده" ماحتی دارای آن پرنسیپ و دیسیپلین "نویسندگی" و "تحلیلگری" نیست که به فاکت های عینی جلو چشمش توجه کند چه رسد به اینکه سنخ و انضباط تحقیق-تحلیل-استنتاج و سپس بیان را داشته باشد.

شما می نویسید " اما یکی از جالب ترین انشعاب ها در شعله جاوید، انشعاب جریان "پس منظر" بود که نشان می دهد در رفتار و حتی نام گذاری این جریان و شاخه جدا شده آن، بیش از آنکه برداشت ایدئولوژیک خاصی مطرح باشد، حرکت های موجی و هیجانی تعیین کننده است.

در اینجا می بینیم که شما نام کامل "پس منظر تاریخی" را نمیدانید و آن را یک "جریان" میخوانید ولی در آغاز پاراگراف بعدی تان میگوئید "

پس منظر "عنوان مقاله‌ای بود که یکی از اعضای شعله جاوید (سازمان مترقی) بنام دکتر عثمان که در اصل مهندس تحصیل کرده در چین و هواخواه مارکسیسم چینی بود، در نقد اکرم یاری نوشت

خوب آقایان، پس بلاخره این "پس منظر" چه بود "جریان" یا "مقاله"؟ ببینید که شما چقدر پرت و پلا می‌گویید؟ حالا خود را بجای معلمی قرار بدهید که به این مقاله شمانمره میدهد، به مقاله تان چندنمره میدهد؟ برای آنکه ما از گوش تان گرفته و شمار متوجه بیهوده گوئی و هذیان سرائی تان بسازیم باید برای تان بگوئیم که فردمورد نظر شما "انجنیر عثمان" نام داشت و در رشته ریاضیات عالی در امریکا تحصیل کرده بود نه در چین. و درجه تحصیلی اش ماستری بود نه دکترا.

بیانید یکی از دروغ های شاخدار و در خور تبلیغات بی.بی.سی. تان را بشما نشان بدهیم. شما می‌گویید:

ناب گرایی های ایدئولوژیک سبب شده فرقه کوچک شعله جاوید به ده‌ها گروه کوچک تجزیه شود که به نام های "سازا"، "ساما" و "راوا" خوانده می‌شد.

اینگونه بیهوده گوئی های این افراد با وضاحت ماهیت کذاب و دروغگوئی ریاکارانه بی.بی.سی. دستگاه تبلیغات امپریالیزم غدار انگلیس را نشان میدهد. ای افراد آگاه و با خبر از تاریخ مبارزات چپ افغانستان! شما بگویید که آیا "سازا" کوچکترین رابطه ای با جریان دموکراتی که نوین افغانستان داشت؟ آیا "سازا" قبل از کودتای ثور 1357 وجود داشت؟ آیا "محفل انتظار" طاهر بدخشی فقید توانست به حدیک سازمان تکامل کند؟ آنچه بعنوان یک جبهه سیاسی- نظامی بامشی گواریستی تحت رهبری زنده یاد مولانا بحرالدین باعث در سالهای 1353-1354 در شمال کشور ظهور کرد حتی خیلی کم با خود طاهر بدخشی، بشیر بغلانی و امثالهم ارتباط داشت چه رسد به جریان دموکراتیک نوین افغانستان.

به همین صورت این افراد که به واسطه بی.بی.سی. اجیر میشوند به اندازه بی پرنسیپ اند که حتی فکر هم نمیکند افرادی هم در افغانستان و هم در ایران وجود دارند که از مسایل تاریخ سیاسی چپ افغانستان آگاه اند و میدانند که مجید کلکانی شهید عضو سازمان جوانان مترقی و حتی یکی از هواداران آن هم نبود. نه اینکه این موضوع قدر و منزلت میهنپرستی و انقلابی مجید شهید را کم میکند ولی انسان با پرنسیپ که شرف و اخلاق "نخست تحقیق کردن و سپس حرف زدن" را در خود می‌پروراند، گاه را از گندم جدا میکنند و گاه را می‌گویند و گندم را گندم.

صحبت بیشتر از این در مورد "نویسنده و تحلیلگر" "نابغه" ماجز ضیاع وقت چیز دیگری نیست. مضاف بر این ما یقین داریم که این آخرین نوشته نویسنده نخواهد بود و همچنین ما یگانه کسانی نیستیم که علاقه داریم اینگونه فکاهی های ابلهانه بخندد.

آنچه در آخر می‌خواهیم تذکر بدهیم اینست که اینگونه دروغ ها و حقایق را معکوس جلوه دادن بی.بی.سی. برای ما امر خوب است نه بد. نخست اینکه همه افراد شرافتمند که از حقیقت مسایل آگاه اند به ماهیت حقیقی بی.بی.سی. پی می‌برند و می‌بینند که چه کسانی چگونه بی.بی.سی. راه می‌یابند و از حلقوم آن چه سخنانی را می‌گویند. ثانیاً، اینکه سطح درک و دانش در کشور تحت اشغال و مستعمره و ویران ما در چه مزبله ای قرار دارد و چه کسانی با چه سطح آگاهی "تحلیلگر" و نویسنده این کشور شده اند.